

عاشقانه‌های «سوریا کانتا»



نگاهی بر «مهپاره»
(مجموعه حکایات
عشقی هندو)
ترجمه از سانسکریت از
ف.و.بین
ترجمه از انگلیسی از
صادق چوبک
چاپ اول زمستان ۱۳۷۰،
نشر نیلوفر

در میان زبانهای مرده دنیا سانسکریت نزد هندیان باستان از قداستی برخوردار بوده است. برهمن هندو زبان سانسکریت را ابزاری می‌دانست که با آن با خدایان ارتباط برقرار می‌کرد. متون سانسکریت از این نظر به گنجینه بی نظیر مذهبی بدل شدند.

سانسکریت هدیه خدای سخن است به آدمی! کالیداس بزرگترین شاعر هند باستان در نمایشنامه دلکشای «شکوتلا» عباراتی می‌آورد که ف.و.بین مترجم انگلیسی «مهپاره» آن را به عنوان فتح باب حکایات به مجموعه افزوده است: «ای شیوا! همین یک بار که به جهان آمدم مرا بس. چون مرا بمیرانی، بر من منت گذار و دیگر باره به این جهانم باز مگردان».

کالیداس در «شکوتلا» حکایت دلدادگی پادشاه دوشیمان و زیبارویی به نام شکوتلا را بازمی‌گوید. در «مهپاره» بیست حکایت دلنشین و فریبا شرح هجر و شیدایی پادشاه سوریا کانتا است که از عشق شهزاده‌ای پریرو بی‌قرار گشته است. در دیگر نگاه، «مهپاره» اندرزنامه‌ای است عرفانی که در لایه‌ای از عشق و شوریدگی پیچیده شده است. در مرکز ثقل حکایات، بسان سایر آثار تغزلی جهان، زن قرار دارد و استعاره‌ای که به همراه او آفریده می‌شود تا قصه شوریدگی انسان خاکی و سرگستگی او را تجسم بخشد.

راساکوشا وزیر پادشاه به یاری او می‌شتابد تا به سرگستگی او پایان دهد. هر بار حکایتی نقل می‌کند و شهزاده باید به سؤال پایان حکایت پاسخ دهد. چرا که شرط دستیابی بر شهزاده سیمین بر پریرو، درماندن در پاسخ سوالی است که خواستگار مطرح می‌کند.

در اغلب حکایات زنی چهره می‌نماید و شیطنت او بلوایی به پا می‌کند. حکایت غریبی است، این زن چه جوشش خاموشی ناپذیری در خود دارد! شهزاده ضمن پاسخ خود نکته اخلاقی عرفانی حکایت را نیز باز می‌گوید. حکایاتی نیز در این میان یافت می‌شوند که یکسره متضمن موضوعی عرفانی - اخلاقی اند که از آن میان به

حکایات «زایر و رود گنگ»، «نوزاد راجه»، و «پیل و مور» می‌توان اشاره کرد. حکایت لطیف و دل‌انگیز «زایر و رود گنگ» در پایان خواننده را در خلسه بی‌نظیری فرو می‌برد، خلسه‌ای که گویی نشان از عالم علیا دارد.

در حکایت نخست نکته سنجی نویسنده به اوج خود می‌رسد و بی‌اغراق می‌توان گفت تنها همین داستان به تنهایی با بهترین نمونه‌های حکایات ادبیات کهن دنیا برابری می‌کند. نفس خواننده هنگام مطالعه سطور آن در سینه حبس می‌شود و از هماهنگی اندیشه و زبان نویسنده در حیرت می‌ماند: «... در آغاز تاوشتروی - آفریننده جهان - چون به خلقت زن رسید، دید آنچه مصالح برای خلقت آدمی لازم است در کار آفرینش مرد به کار رفته است و دیگر چیزی باقی نمانده است. در کار خود واله گشت و پس از اندیشه بسیار چنین کرد: گردی عارض از ماه و تراش تن از پیچک و چسبندگی از پایستان و لرزش اندام از گیاه و نازکی از نی و شکوفایی از گل و سبکی از برگ و پیچ و تاب از خرطوم پیل و چشم از غزال و نیش نگاه از زنبور عسل و شادی از نیزه نور خورشید و گریه از ابر و سبکسری از نسیم و بزدلی از خرگوش و غرور از طاووس و سنگدلی از پلنگ و گرمی از آتش و سردی از برف و پرگویی از زاغ و زاری از فلاخته و دورویی از لک لک و وفا از مرغابی نر گرفت و به هم سرشت و از او زن ساخت و به مردش سپرد.»

این ظرافت طبع و نکته‌سنجی و زیبایی کلام را در سایر حکایات نیز می‌توان سراغ کرد. نویسنده با قدرتی بی‌مانند که تنها از یک ذهن نیرومند و خلاق و قلبی مملو از حرفهای ناگفته برمی‌آید، حکایاتی شیوا و لطیف و زیبا سر داده است. در ابتدای هر حکایت پادشاه با اشاره به نکته‌ای که از حکایت پیشین آموخته و آتش درون خود را باز می‌نمایاند و چون از وصل شهزاده خوبر و ناکام مانده راساکوشا را وامی‌دارد تا حکایت تازه‌ای بازگوید و خود چشم به شهزاده می‌دوزد، اما هر بار شهزاده پاسخ می‌گوید و پادشاه را

همچنان ناکام می‌گذارد. پادشاه درمانده به روز دیگر چشم می‌دوزد: «... شهزاده این بگفت و برخاست و آهی بلند برکشید و به شاه نگریست و از در بیرون شد و دل شاه را نیز با خود برد. شاه و راساکوشا نیز به کوشک خویش بازگشتند.»

شیوه توصیف اشخاص و صحنه‌ها در عین سادگی همچون کمان گوه‌ری است که در زیبایی و درخشش بی‌نظیر است. نویسنده در توصیف شهزاده چنین می‌گوید: «... شهزاده را دیدند زدایی از پوست سمور و نیلی دستدوزی شده و مرصع به یاقوت کبود بر تن و تاجی یاقوت نشان بر سر، بر تخت نشسته است.» و پادشاه که تقریباً در تمامی حکایات با صفت واله همراه است، به راستی در برابر عشق شهزاده درمانده و ناتوان شده است. نویسنده پادشاه درمانده را چنین توصیف می‌کند: «شاه همچون مرغی که افسون افعی گشته باشد، زیر نگاه افسونگر او، مات مانده بود.» در اینجا دیگر سانسکریت زبان مرده دنیا نیست. ضربان نیرومندی که در این جملات احساس می‌شود با دینامیک زبانهای رایج دنیا برابری می‌کند. ایجاز و سادگی متن حیرت‌آور است و اگر بگوییم مترجم فارسی کتاب به گونه‌ای خلاقیت ادبی دست زده است پر بیراه نرفته‌ایم. رسایی ترکیبات، سادگی عبارات، و تقطیع مناسب آنها ساختمان وزین و شکل نثری بی‌همتا آفریده است متن را در ذیف ممتازترین ترجمه‌های امروز قرار می‌دهد.

نثر «مهپاره» در عین حال که به فضای نثر کهن فارسی نزدیک است، ولی از ثقل حاکم بر غالب آثار کهن فارسی به کلی بری است. روانی نثر به آن خصلتی ابرگون بخشیده که با وجود انشای نزدیک به عصر متن، خواندن و درک آن به سادگی نثر امروزی است و خواننده بی‌هیچ اشکالی آن را دنبال می‌کند. «مهپاره» متنی است دلاویز که پیش از هر سخنی باید آن را خواند و بیش از این گفتن درباره آن جایز نیست. باید خواند و محظوظ شد.

□